

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث در ادله‌ای است که برای وجوب حفظ نفس انسان به عنوان یک تکلیف شرعی به آن استدلال شده است. حفظ النفس مسلماً عقلاً واجب است ولی بحث در این است که آیا به عنوان یک حکم شرعی واجب است یا نه به طوری که اگر کسی حفظ النفس نکرد کار حرامی انجام داده باشد. گفتیم یکی از ادله‌اش روایات باب تقیه است. یک آیه‌ای که مربوط به تقیه بود را خواندیم.

بررسی آیه 28 سوره آل عمران

در این آیه آمده است:

(لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً)

طبق این آیه شریفه خداوند می‌فرماید: مؤمن نباید کافر را ولیّ خود قرار بدهد که مسلماً «ولی» در اینجا به معنای سرپرست و حاکم است نه به معنای دوست. تا اینجا حکم فقهی‌اش این است که اگر یک جامعه مسلمانی یک کافری را رئیس خودشان قرار دادند کار حرامی است؛ یعنی یکی از گناهان کبیره است. بعد می‌فرماید: کسی که این کار را انجام دهد «فلیس من الله فی شیء»؛ یعنی خدا دیگر به او عنایتی نمی‌کند؛ زیرا خودش را تحت ولایت کافر برده، پس از ولایت خدا خودش را خارج کرده و دیگر هیچ عنایتی نه دنیویاً و اخرویاً به این ندارد و تقریباً ظاهر آیه همین است.

نکته‌ای که می‌خواهم استفاده کنم این است که وقتی خدا می‌فرماید: «فلیس من الله فی شیء»؛ یعنی این آدم دیگر هیچ ارزشی در نزد خدا ندارد، عند الله هیچ کرامتی در نزد خدا ندارد، این جامعه‌ای که خودشان را تحت سلطه کفر قرار بدهند اصلاً کرامت و ارزشی در نزد خدای تبارک و تعالی ندارند. به بیان دیگر، «فلیس من الله فی شیء» کلمه «شیء» نکره در سیاق نفی است، گاهی در محاورات خودمان می‌گوئیم تو هیچی نیستی! اینجا هم می‌گوئیم این آدم در نزد خدا هیچی نیست؛ یعنی هیچ ارزشی ندارد و چه بسا عباداتش مورد قبول نیست؛ یعنی نماز بخواند یا نخواند یکی است، نیکی کند یا نکند یکی است. لذا این آیه را می‌توانیم جزء آیات حبط قرار بدهیم.

یعنی اگر انسانی داخل در کفر بشود و افرادی که کافر می‌شوند «حبطت اعمالهم»<sup>[1]</sup>، خدا تمام اعمالشان را حبط می‌کند، خدا به پیغمبر فرمود: «لئن اشرکت لیحبطن عملک»<sup>[2]</sup>؛ اگر شرک بورزی اعمالت حبط می‌شود. حال اگر یک مسلمانی ولایت کافر را قبول کرد، یک وقت کافر «إلا أن تتقوا منهم تقاة» است که با قهر و غلبه ولایت دارد یک حرفی است، ولی اگر مسلمانی به میل باطنی خودش ولایت کافر را قبول کرد این هم «فلیس من الله فی شیء» کنایه از حبط اعمالش هست و این هیچ ارزشی ندارد و

وقتی ارزش نداشت اعمالش هم قابل قبول نیست.

مؤید این مطلب آیه 51 سوره مائده است که خداوند می‌فرماید: «و من يتولّهم منكم فإنّهم منكم»، این تعبیر بسیار عجیبی است؛ یعنی به اسم اینکه مسلمان هستی باش، ولی وقتی ولایت کافر را قبول کردی تو هم کافر می‌شوی، ولو نماز بخوانی، روزه بگیری، حج بروی.

نکته قابل توجه آن است که آن آیاتی که می‌گوید: «لئن اشرکت لیحیطن عملک»، یا آیات دیگری که اگر مسلمانی کافر شد تمام اعمالش حبط می‌شود، بگوئیم این «و من يتولّهم منكم فإنّهم منكم» هم توسعه می‌دهد و اگر کسی به میل باطنی خود، تحت ولایت کافر رفت همه اعمالش حبط می‌شود، مثلاً کسی در یک کشوری زندگی می‌کند که حاکم آنجا از کفار است و چاره‌ای ندارد از فرض آیه خارج است، ولی جایی که خود مسلمان یا مسلمان‌ها یک کافری را به عنوان ولیّ خودشان انتخاب کنند اثر دارد.

ما این مسئله ولایت کفر و ولایت الهی را ساده می‌گیریم و از کنارش ساده عبور می‌کنیم، در حالی که بسیار مهم است اینکه در روایات داریم «بنی الاسلام علی خمس»، بعد می‌گوید: ولایت «مفتاحهن»<sup>[13]</sup>؛ کلید اینها ولایت است؛ یعنی اگر ولایت نباشد نماز به درد نمی‌خورد، روزه به درد نمی‌خورد، حج به درد نمی‌خورد، زکات و جهاد هم به درد نمی‌خورد، ولایت مفتاح اینهاست و این ولایت همان ولایت الهی است که بعداً در پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام استمرار پیدا کرده است.

خلاصه آن‌که، اولاً عبارت «فلیس من الله فی شیء»، قطع ولایتش با خدا می‌شود و قطع ولایت با خدا یعنی ملحق به کفار است، «و من يتولّهم منكم فإنّهم منكم» هم صریح در این مطلب است. لذا «فإنّهم منكم» می‌آید «لئن اشرکت» یا آن آیاتی که می‌گوید موضوع حبط، کفر است را توسعه داده و می‌گوید هرچند شما می‌گوئید به حسب ظاهر شهادتین را گفتید، ولی وقتی تحت ولایت کافر رفتید همه اعمالتان حبط می‌شود.

بررسی استدلال به روایات تقیه بر وجوب حفظ النفس

در جلسه گذشته گفتیم برخی از محققین می‌گویند از روایات تقیه، وجوب حفظ النفس استفاده می‌شود که ما در آن مناقشه کرده و گفتیم:

اشکال اول

روایات تقیه «إنّما شرّعت التّقیة لیحقن بها الدماء»<sup>[14]</sup>؛ برای جایی است که انسان باید در مقابله با غیر تقیه کند؛ یعنی انسان باید جاننش را از تعدّی غیر و اینکه غیر بخواهد او را از بین ببرد حفظ کند، اما اگر انسانی مبتلای به سرطان است باید برود معالجه کند و می‌داند اگر معالجه نکند از بین می‌رود، گفتیم ادله تقیه نمی‌تواند شامل اینجا شود تا بگوئیم اینجا هم حفظ النفس واجب است، پس بر شما واجب است که بروی سرطان را معالجه و درمان کنی و از بین ببری!

اشکال دوم

اشکال دیگر (که در کلمات بزرگان نیامده) آن است که طبق روایت «لیحقن بها الدّم فإذا بلغ الدّم فلیس تقیة»<sup>[15]</sup>، مشروعیت تقیه برای حفظ دم است و اگر در جایی تقیه اقتضا کند که شما دم دیگری را از بین ببری «فلا تقیة»، در نتیجه روایت اصلاً در مقام بیان حفظ جان خود انسان نیست، بلکه روایت در مقام این است که اگر یک جا تقیه اقتضا کرد دیگری را بخشی حق نداری این کار را انجام بدهی، پس این اشکال به نظر ما وارد نیست؛ یعنی روایت در مقام بیان دو مطلب است: (1) «انما شرّعت التّقیة لیحقن بها الدماء»، (2) «فإذا بلغت الدّم فلا تقیة»، لذا روایت در مقام بیان دو مسئله مهم است: یکی این‌که تقیه برای حفظ جان

انسان است که گفتیم فقط آن اشکال قبلی به قوت خودش باقی است اما اینکه بگوئیم این روایت فقط در مقام این است که خون دیگری را به بهانه تقیه نریزی، نه! ما نمی‌توانیم از این روایت چنین استفاده‌ای داشته باشیم.

#### جمع‌بندی بحث

تا اینجا بیان شد که ادله و جوب حفظ نفس عبارت است از:

1. ارسال مسلمات؛ یعنی بالاتر از اجماع و در حد ضروری دین است و اصلاً نیاز به دلیل ندارد. لذا اگر بگویند «ما الدلیل علی وجوب حفظ النفس»؟ انسان می‌گوید یک کار لغوی است و دلیل نمی‌خواهد و از واضحات فقه و ضروریات دین است. وقتی ضروری شد دیگر نیازی ندارد.

2. بعد به آیات و ادله و قاعده اضطرار تمسک کردیم.

3. سپس به ادله تقیه تمسک نمودیم.

دلیل چهارم: روایات تبدیل وضو یا غسل به تیمم در صورت خوف از عطش

روایاتی داریم که این روایات می‌گوید: در جایی که انسان خوف از عطش دارد لازم نیست آب را برای وضو یا غسل استفاده کند، بلکه آنجا باید تیمم کند. این روایات به این معناست که حفظ نفس یک ملاکی اقوا از ملاک وضو و وجوب غسل دارد چون اقوا است پس مقدم بر آن است.

#### روایت اول

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ يَعْنِي عَبْدَ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: فِي رَجُلٍ أَصَابَتْهُ جَنَابَةٌ فِي السَّفَرِ وَ لَيْسَ مَعَهُ إِلَّا مَاءٌ قَلِيلٌ وَ يَخَافُ أَنْ هُوَ اغْتَسَلَ أَنْ يَعْطَشَ قَالَ إِنْ خَافَ عَطَشًا فَلَا يَهْرِيقُ مِنْهُ قَطْرَةً وَ لِيَتَيْمَّمَ بِالصَّعِيدِ فَإِنَّ الصَّعِيدَ أَحَبُّ إِلَيَّ.<sup>[6]</sup>

طبق این روایت صحیح، راوی می‌پرسد: شخصی در سفر مبتلا به جنابت شده و آب بسیار کمی هم دارد و اگر بخواهد با آن غسل کند می‌ترسد گرفتار عطش شده و بمیرد. حضرت می‌فرماید: اگر خوف عطش دارد قطره‌ای از آن را نریزد و باید با خاک تیمم کند. در اینجا حضرت نمی‌فرماید: اگر یقین به عطش هم پیدا کند یا ظن قوی داشته باشد که اگر این آب را دور بریزد گرفتار عطش می‌شود، بلکه می‌فرماید: مجرد احتمال خوف عطش حتی یک قطره‌اش را هم دور نریزد و استفاده نکند و با خاک تیمم کند.

#### روایت دوم

وَ عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ وَ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَلْبِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْجُنُبُ يَكُونُ مَعَهُ الْمَاءُ الْقَلِيلُ فَإِنْ هُوَ اغْتَسَلَ بِهِ خَافَ الْعَطَشَ أَوْ يَتَيْمَّمَ فَقَالَ بَلْ يَتَيْمَّمَ وَ كَذَلِكَ إِذَا أَرَادَ الْوُضُوءَ.<sup>[7]</sup>

وَعَنْهُ عَنِ الْحَسَنِ عَنْ زُرْعَةَ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ مَعَهُ الْمَاءُ فِي السَّفَرِ فَيَخَافُ قِلَّتَهُ قَالَ يَتِيمٌ بِالصَّعِيدِ وَ يَسْتَبْقِي الْمَاءَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَهُمَا طَهُوراً الْمَاءَ وَ الصَّعِيدَ.<sup>[8]</sup>

طبق این روایت (که موثق است) راوی از حضرت در مورد شخصی می‌پرسد که از کمی آب همراه خود می‌ترسد (که دچار عطش شود). اگر بخواهد با آن غسل کند یا وضو بگیرد تشنه شده و مشکل پیدا می‌کند. حضرت فرمود: تیمم کند.

#### اشکال اول بر روایات

در اینجا یک اشکالی که به ذهن می‌آید این است که در این روایات بدل وجود دارد، این شخصی که باید با این آب وضو بگیرد بدلش تیمم و طهارت ترابی است. لذا ما نمی‌توانیم از این مورد روایات که بدل دارد، به آنجایی که بدل ندارد تعدی کرده و بگوییم در اینجا چون بدل دارد سراغ بدل و تیمم برو، اما آن واجبی که بدل ندارد، به چه دلیل بر مسئله وجوب حفظ نفس مقدم باشد؟ در نتیجه بدل داشتن احتمال خصوصیتی در این روایت برایش هست.

#### پاسخ

جواب این است که درست است اینجا بدل دارد ولی عرف به آن توجه نمی‌کند و از این کلام نمی‌فهمد که وضو چون بدل داشت امام فرمود سراغ بدلش برود و آب را نگه دارد، بلکه عرف می‌گوید: اگر وضو بدل هم نداشت امر دائر به این است که این آب را نگه دارد برای وضو یا برای حفظ جاننش، امام علیه السلام می‌فرماید حفظ جان مقدم است. به بیان دیگر، در اینجا الغای خصوصیت کرده و می‌گوییم عرف در اینجا خصوصیت بدل دار بودن را الغاء کرده و توجهی به آن نمی‌کند.

#### اشکال دوم

اشکال دوم (که از اشکال قبلی بسیار مهم‌تر است) آن است که در صورتی که کسی خوف عطش دارد، عنوان «فلم تجدوا ماءً فتييموا صعيداً طيباً»<sup>[9]</sup> صدق می‌کند؛ یعنی در اینجا از اول اصلاً موضوعی برای غسل یا وضو نیست، بلکه اینجا از مصادیق عدم وجدان الماء است، آیه «فلم تجدوا ماءً» هم می‌گوید: اگر «لم تجدوا فتييموا صعيداً طيباً»، موضوعی برای وضو و غسل در این فرض نیست. در نتیجه نمی‌توانیم بگوئیم حفظ النفس ملاکش از وجوب وضو و وجوب غسل قوی‌تر است و از باب تراحم مقدم شده است؛ زیرا تراحمی در کار نیست.

به بیان دیگر، «لم تجدوا» دو مصداق دارد:

1. یک مصداق این‌که اصلاً آب نیست و سراغ تیمم برو.

2. یکی اینکه آب هست اما اگر این آب را مصرف کند از عطش می‌میرد، عرف می‌گوید اینجا هم عنوان «لم تجدوا» دارد و وقتی عنوان لم تجدوا شد، تراحمی در کار نیست؛ چون اصلاً وضو و غسل واجب نیست تا بگوئیم مسئله حفظ النفس روی قاعده تراحم مقدم شده است.

#### پاسخ

جواب این اشکال آن است که خلاف ظاهر است، اینجا که کسی آب دارد نمی‌گویند این از مصادیق عدم وجدان الماء است «لم تجدوا ماء» یعنی آب نداری، اما کسی که آب دارد و دوران بین این است که یا نگه دارد برای حفظ نفسش یا وضو بگیرد، اینجا غیر از مسئله تراحم راهی وجود ندارد.

به بیان دیگر، اشکال این است که این روایات زمانی برای اثبات مدعای ما مفید است که مسئله را در باب تراحم ببرد و از آن استفاده کنیم حفظ النفس اقوی ملاکاً بر هر واجبی است (البته بر اکثر واجبات مقدم است نه بر حفظ دین) و بر اکثر محرمات هم مقدم است. لذا اگر دوران بین حفظ نفس و ترک یک واجبی شد، واجب را ترک کن، بین حفظ نفس و انجام حرام شد حرام را مرتکب شو.

بنابراین استدلال به این روایات «انما یصح بناءً علی اثبات التراحم»، بگوئیم امام علیه السلام از باب تراحم فرموده، اما اگر گفتیم بحث تراحم نیست، اصلاً اینجا برای وضو و غسل موضوعی وجود ندارد و وقتی موضوعی نیست دیگر وجوب الوضو نداریم تا بخواهد با وجوب حفظ نفس تراحم کند.

لذا اگر بگوئیم در این روایات «لم تجدوا» موضوعش محقق است و درست است که آب دارد ولی این هم در حکم «لم تجدوا» است، پس الآن تراحمی در کار نیست. جواب این است که این مطلب بسیار خلاف ظاهر است، «فلم تجدوا ماءً فتیمموا صعيداً طيباً»؛ یعنی عدم وجدان واقعاً، الآن آب دارد یا باید صرف برای وضو کند یا برای حفظ نفس نگه دارد، امام علیه السلام اینجا روی قاعده تراحم مسئله حفظ النفس را بر وجوب وضو مقدم کردند.

## و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] . سورة بقره، آیه 217.

[2] . سورة زمر، آیه 65.

[3] . «و عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّلْتِ جَمِيعاً عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: بَنِي الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ عَلَى الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الْحَجِّ وَ الصَّوْمِ وَ الْوَلَايَةِ قَالَ زُرَّارَةُ فَقُلْتُ وَ أَيُّ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ فَقَالَ الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهُنَّ وَ الْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَّ قُلْتُ ثُمَّ الَّذِي يَلِي ذَلِكَ فِي الْفَضْلِ فَقَالَ الصَّلَاةُ قُلْتُ ثُمَّ الَّذِي يَلِيهَا فِي الْفَضْلِ قَالَ الزَّكَاةُ لِأَنَّهُ قَرَنَهَا بِهَا وَ بَدَأَ بِالصَّلَاةِ قَبْلَهَا قُلْتُ فَالَّذِي يَلِيهَا فِي الْفَضْلِ قَالَ الْحَجُّ قُلْتُ مَاذَا يَتَّبَعُهُ قَالَ الصَّوْمُ الْحَدِيثُ.» الكافي 2- 18- 5؛ وسائل الشيعة؛ ج، ص: 13، ح 2-2.

[4] . «عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى الْيَقُطِينِيِّ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ شُعَيْبِ الْحَدَّادِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّمَا جُعِلَتِ التَّقِيَّةُ لِيُحَقَّنَ بِهَا الدِّمَاءُ فَإِذَا بَلَغَ الدَّمُ فَلَا تَقِيَّةَ.» المحاسن (للبرقي)؛ ج، ص: 259، ح 310.

[5] . «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ شُعَيْبِ الْحَدَّادِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّمَا جُعِلَتِ التَّقِيَّةُ لِيُحَقَّنَ بِهَا الدَّمُ فَإِذَا بَلَغَ الدَّمُ فَلَيْسَ تَقِيَّةً.» الكافي 2- 220- 16؛ وسائل الشيعة؛ ج، ص: 234، ح 21445-1.

[6] . التهذيب 1- 404- 1267؛ الكافي 3- 65- 1؛ وسائل الشيعة؛ ج، ص: 388، ح 3944-1.

[7] . التهذيب 1- 406- 1275؛ وسائل الشيعة؛ ج، ص: 388، ح 3945-2.

[8] . - التهذيب 1- 405- 1274؛ وسائل الشيعة؛ ج، ص: 388، ح 3946-3.

[9] . سورة نساء، آیه 43.